

## خطابه ای برای جنگ و صلح کودکان فردا

ب.ظ 12:41 در ژانویه ۸، ۲۰۱۲ در [Uncategorized](#)



هنوز اسم جنگ که می آید  
خواب هایم سقوط می کند  
بی پناه می شود چشم هایم  
چون جنگ زدگانی که کوچ داده می شوند و  
هیچ آغوشی برایشان گشوده نیست.  
ثروتمندان از جنگها خاطره ای ندارند  
جز جابجایی بانکها

جز بلیط هایی که گرانتر؛ اما ارزان  
جانشان را از وطن در سقوط بمب ها  
دور می کنند  
ثروتمندان از جنگ ها خاطره ای ندارند  
جز اخبار بی بی سی و سی و سی ان ان  
جز مهاجرت یا به ادب مزورشان ،  
فرار از توحش آدمی بر آدمی  
و جز افقهای جدید سرمایه گذاری!!  
اما مگر می شود وطنی را از مردمش کوچاند  
از ویرانی رهانید  
هنگامی که دسته دسته بمب های خوشه ای  
تعقیب می کند زندگی و زندگان را  
نه!... باور ندارم بشود خون مردگان را  
در بانکهای خون برای فردای زندگی نگه داشت.  
جنگ توحش سرمایه داری است.  
وقتی که پدر خسته از کار روزانه  
در اضطراب فردای خود  
در خواب فریاد می زند  
و بی کاری هیولایی می شود  
که پوست از گرده کارگران می کشد  
جنگ توحش اسلحه سازان بی اسلحه است!!  
که جامه ایشان را جز از برای ویسکی  
و باسن هایشان را جز از برای رقص تکان نمی دهند.

جنگ توحش خیرینی است

که چک های سفید امضای خویش را

در ازای قراردادهای بازسازی امضاء می کنند!!

عارفینی بی نام، که وقتی ضجه های آدمی

دل آدمی را چنگ می زند و نفرت و فریادی مضطرب را ضرب می گیرد،

روزشان در آرامش به تسبیح و لاس زدن با جذبۀ آرامش قادری مهربان می گذرد!!

پیروزمندان جنگ، نه کودکان متوحش،

نه زنان بی شوهر و نه مردمی که از خانه هایشان با جان خویش محافظت می کنند

که سرمایه دارانی هستند

که از شخمی چنین دهشتناک، انتظار برداشت آخر فصل را دارند!!

قمار بازانی که بر روی یکی از مهره های سفید یا سیاه در این رویارویی شرط بسته اند.

کسانی که به وقت شیون مادری در عزای مرگ جوان خویش

فرزندان خود را، خارج از میداین جنگ به دانشگاه می برند،

و اخبار بورس را دنبال می کنند

مرگ اینان نه در نبرد

که از باختن در قمار است که هم قماشان خود

بر سر ویرانسازی نوع بشر به راه انداخته اند.

جنگ برایشان کسب و کار است.

گروگان گرفتن حقوق بشری است.

که از این همه

قرض و اضطراب و بی کاری سیر است

و هر لحظه ممکن است

خسته و خشمگین، مشت های گره کرده خویش را

حواله بساط قماربازان با زندگی خود کند.

هنوز هم وقتی اسم جنگ می آید

دندان نفرتم از نبردی چنین نابرابر

تیر می کشد

تف می کنم آب دهان خویش را

بر صورت کسانی که چون برگهای ورق

شاه و بی بی و سرباز

در دستهای سرمایه دارانی بی وطن

جابجا می شوند

تا بردشان را تضمین کنند

این خطابه اینجا پایان نمی گیرد

این خطابه خون خود را

به دوزخیانی تقدیم می کند

که روزی انتقام این جهنم ساخته خدایگان سرمایه را

انتقام این همه زندگی به خاک افتاده را

از این اندک سرمایه پرست می گیرد.

این خطابه، طبل نبردی نهایی است

که به قدرت همین مردم ساده و معمولی،

تفنگ از دست مزدوران جنگ افروز می گیرد.

این خطابه خون صلحی است

که این نظام خون ریز

از تن رفقایمان بر خاک ریخته است.

این خطابه، گورکن آخرین نبرد انسانی جهان وطن است

که گور این نظام کهنه خون ریز را

به دست خویش می کند

این خطابه،

نبخند کودک فرداست

که از یورش دیکتاتوری بورسها و بانکها

از دیوانگان سرمایه و مذهب

دیگر،

هیچ خاطره ای

جز نهادن گلی و خواندن سرودی

بر خاک سرخ جانباختگان نبرد رهایی ندارد

این خطابه عشق بازی انسان فرداست

که جز آغوش خود برای انسان دیگر خطابه ای ندارد.

این خطابه بوسه ای است

بر لبان همه شمایی

که شهوت زندگی

شما را به نبرد رهایی می کشاند.

ارشیا

دی ۱۳۹۰